

داستان کسی که گفت : خدا مرا کیفر نمی دهد

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

داستان های مثنوی

با نشر روان

مهدی سیاح زاده

داستان کسی که گفت : خدا مرا کیفر نمی دهد

برگرفته از کتاب « پیمانہ و دانہ »

مهدی سیاح زاده

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۳ جلد - ۱۳۸۷ (۲۰۰۸)

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۶ جلد - ۱۳۹۶ (۲۰۱۷)

انتشارات مهر اندیش - تهران - چاپ پنجم - ۱۳۹۹ (۲۰۲۰)

داستان کسی که گفت: خدا مرا کیفر نمی دهد

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

دانه ی بی مغز کی گردد نهال؟

صورت بی جان نباشد، جُز خیال

۳۳۹۷/۲

داستان کسی که گفت: خدا مرا کیفر نمی دهد

(دفتر دوم - از بیت ۳۳۶۴)

شخصی در عهد شُعَیب^۱ می گفت که با همه ی گناهانی که مرتکب می شوم، تردیدی ندارم که خدا با رحم و کرمی که دارد، مرا می بخشد و به کیفر نمی رساند. خدا به شعیب ندا داد: به او بگو: ای ابله، این که می گویی خداوند ترا به خاطر گناهانت به کیفر نرسانده، اشتباه می کنی. بزرگترین کیفر خدا این است که دل تو را سیاه کرده تا هیچ سخن حق و حقیقت در تو اثر نگذارد. آینه ی دل تو را اکنون لایه های بیشماری از زنگار کدر کرده است و خود نمی دانی. خدا حقیقت توبه را از تو گرفته و شیرینی توبه را نمی توانی درک کنی. دل تو اینک مانند کاغذ نوشته شده است. هر چه بر آن

^۱ - شُعَیب: یکی از پیامبران پیش از حضرت موسی (ع) است که بر قوم «مدین» برگزیده شد. قبیله او مردمانی لجوج بودند و او را بسیار اذیت و آزار کردند. تا این که به فرمان خدا زلزله ای سهمگین بر آنان نازل شد و همه را نابود کرد.

داستان کسی که گفت : خدا مرا کیفر نمی دهد

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

بنویسی، حتی حق و حقیقت، در انبوه کلمات و جملات آن
محو است و ناخوانا.

چون نویسی کاغذ اسپید بر
آن نبشته خواننده آید در نظر
چون نویسی بر سر بنوشته خط
فهم ناید، خواندنش گردد غلط
کآن سیاهی بر سیاهی اوفتاد
هر دو خط شد کور و، معنی نداد

۳۳۸۲/۲

هنگامی که شعیب آن ها را به مرد گناه ورز گفت، او
گل از گلش شکفت و پاسخ داد: پس کو آن کیفری که خدا
همواره در کتابهای آسمانی خود از آن ها یاد کرده است. چرا
نشانه هایی از آن ها نمی بینم؟ شعیب دیگر بار به خدا روی
آورد و گفت: یارب، این بنده ی گناهکار تو نشانه هایی از
کیفر و جزا می جوید.

خدا ندا داد که من پوشنده ی عیب ها هستم. اما فقط
یکی از رمز های کیفر خود را در مورد او به تو می گویم. و
آن این که من ذوق و شوق عبادت را از او گرفته ام. او همه ی

آنچه را که پیامبر برای عبادت گفته است انجام می دهد. نماز به غایت خوب می خواند و همه ی شریعت دین را اجرا می کند، ولی هیچ کدام از این ها مورد قبول قرار نخواهد گرفت. زیرا در عبادت او شوق و ذوق و عشق وجود ندارد و لذا این درخت عبادات او هیچ میوه و ثمری به بار نخواهد آورد.

شرح مختصر

ضمن داستان «کرامت ابراهیم ادهم» که سخن از قدرت خارق العاده ی پیران و اولیا بوده، مولوی داستان دیگری (طعنه زدن بیگانه به شیخ) را در همین زمینه نقل می کند و می گوید که برخی از مردم نادان، خود را با این بزرگان حق مقایسه می کنند و می پندارند که مانند آن ها هستند. با این دلیل ساده که: آن ها بشرند، ما هم بشریم. ما نیاز به خوردن و خوابیدن داریم، آن ها هم دارند. پس فرقی بین ما و آن ها نیست:

همسری را انبیا برداشتند

اولیا را همچو خود پنداشتند

گفته: اینک ما بشر، ایشان بشر
ما و ایشان، بسته ی خوایم و خور
این ندانستند ایشان از عمی^۱
هست فرقی در میان بی منتها
۲۶۵/۱

مولوی که این ابیات را در دفتر اول، ضمن حکایت
«مرد بقال و طوطی» گفته، می گوید: این ابلهان از فرط کوری
فقط به صورت نگاه می کنند و آن پرتو خدایی درون اولیا را
نمی توانند بینند. و تشخیص بدهند که بین خود و آن ها
تفاوت بسیار است .

در این داستان «کسی که گفت: خدا مرا کیفر نمی
دهد» مولوی همین خط فکری را به نحوی دیگر بیان می کند
و نمونه ای از این گونه فکر باطل را نشان می دهد. این شخص
می پندارد، چون همه ی آیین شریعت را به دقت اجرا می
کند، نماز می خواند، روزه می گیرد و سایر واجبات و
مستحبات دین را بجای می آورد، پس مانند انبیاء و اولیاء به
خدا نزدیک شده و هر گناهی را مرتکب شود، خدا از آن

^۱ - عمی: کوری. (عما خوانده می شود)

داستان کسی که گفت: خدا مرا کیفر نمی دهد

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

چشم می پوشد و او را کیفر نمی دهد. اما مولوی در این داستان، این پندار نادرست را با مثال هایی رد می کند و می گوید: عبادت به خدا، با حضور دل، چنان لذت بخش است که هیچ لذتی در دنیا نمی تواند جای آن را بگیرد. اما اکثر عبادت کنندگان، این گونه نیستند. آنان هنگام عبادت، «دل به بازار» دارند. شعری است منسوب به مولوی که می گوید:

... مرا غرض ز نماز آن بود که پنهانی

حدیث رنج فراق تو با تو بگذارم

و گرنه این چه نمازی بود که من با تو

نشسته روی به محراب و دل به بازارم ...

چنین کسی که خود را هم شأن اولیا می پندارد، نمی

فهمد که هر طاعتی اگر با «ذوق جان» همراه نباشد، ذره ای

ثمر به بار نخواهد آورد:

وز نماز و از زکات و غیر آن

لیک یک ذره ندارد ذوق جان

می کند طاعات و افعال سنی^۱

لیک یک ذره ندارد چاشنی

^۱ - سنی: والا، بلند.

داستان کسی که گفت : خدا مرا کیفر نمی دهد

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

طاعتش نغز است و معنی نغز نی
جوز^۱ها بسیار و در وی مغز نی ...
دانه ی بی مغز کی گردد نهال؟
صورت بی جان نباشد، جُز خیال
۳۳۹۳/۲

^۲ - جوز: گردو.